

پیامدهای بحرانی توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی

جمهوری خلق چین

آرمین امینی*^۱ حامد عمویی^۲ الهام حسین خانی^۳

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۲/۱۴

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۸/۹

چکیده

توسعه دغدغه اصلی اغلب رهبران کشورهای جهان در دوره معاصر است. برای آنکه توسعه دچار توقف نشود، نیاز است فرآیند توازن در توسعه اقتصادی و سیاسی را همزمان در پیش گیرد. با این حال، برخی از کشورها، تنها به توسعه اقتصادی اندیشیده و بعد سیاسی آن را رها کرده‌اند. برای نمونه، جمهوری خلق چین، کشوری است که از سه ده پیش در حال توسعه و با تسامح، به جمع کشورهای توسعه‌یافته اقتصادی پیوسته است. اگرچه چین در توسعه اقتصادی به خوبی عمل کرده، با وجود حکومت حزب کمونیست در آن کشور، می‌توان آن را توسعه‌نیافته سیاسی دانست. پرسش اصلی این مقاله که با روش‌های علی و معلولی انجام یافته، آن است که توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی جمهوری خلق چین چه پیامدهای بحرانی را برای تداوم توسعه این کشور، در پی خواهد داشت؟ یافته‌های مقاله نیز این است که در چند دهه آینده، پیامدهای بحرانی این عدم توازن در توسعه اقتصادی و سیاسی چین نمایان خواهد شد، رشد طبقه متوسط به خواست مشارکت سیاسی خواهد انجامید، خواستی که چین را در ادامه روند موجود، با بی‌ثباتی سیاسی و در نهایت انقلاب روبه‌رو خواهد کرد.

واژگان کلیدی: چین، رشد اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه متوازن

۱۳۱

سیاست جهانی

فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۵

۱- دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه روابط بین‌الملل، ایران،

۲- عضو باشگاه پژوهشگران جوان دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه علوم سیاسی، ایران

۳- دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، گروه روابط بین‌الملل، ایران

*نویسنده مسئول: arminamini8@gmail.com

توسعه، دغدغه اصلی رهبران در عرصه جهانی است چنان‌که ملل متحد در ابتدای قرن بیستم اهداف توسعه هزاره را در این راستا منتشر کرد. در تعریف، توسعه اهداف مشخصی را در مدتی معین دنبال می‌کند و پیگیر افزایش سطح زندگی کمی و کیفی به‌طور همزمان است. اگرچه نظریات توسعه کلاسیک، تنها به توسعه اقتصادی توجه داشتند، اما در نظریات جدید، توسعه چیزی بیش از نوسازی، رشد اقتصادی و بهبود زندگی است، به‌گونه‌ای که عدالت اجتماعی، آزادی‌های سیاسی و ارزش‌های بومی را هم دربرمی‌گیرد. از این‌رو، توسعه واجد وجوه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده است. به‌علاوه پدیده جهانی شدن نیز امروزه توسعه را تحت تأثیر قرار داده است. اگرچه جهانی شدن ابتدا در عرصه اقتصادی مطرح شد، اما در حال، عرصه سیاست را هم در نوردیده و پیامد اصلی آن، کمرنگ شدن نقش دولت‌ها و افزایش آگاهی‌های عمومی می‌باشد که به پررنگ شدن شکاف‌ها و خواست مشارکت سیاسی انجامیده است؛ به‌طوری‌که امروز بحران‌ها با سرعت بیشتری بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و دولت‌ها را به چالش می‌کشند. در این میان، گزینش هر نوع الگوی توسعه توسط دولت‌ها، پیامدهای مثبت و منفی در بر خواهد داشت تا آنجاکه بر حیات سیاسی آنان تأثیر خواهد گذارد. جمهوری خلق چین، کشوری که سه دهه پیش گام در مسیر توسعه اقتصادی گذارد، دارای حکومت کمونیستی متمرکز و متداومی است که الگوی برنامه‌ریزی متمرکز را برای آن برگزید. امروز این دولت با مدیریت جهانی شدن و بهره‌برداری از ظرفیت‌های آن، چین را در مسیر توسعه‌یافتگی اقتصادی قرار داده و به دومین اقتصاد جهان تبدیل شده است، آن هم با سرعتی که هیچ یک از کشورهای غربی آن را تجربه نکرده بودند. اما در برابر در الگوی توسعه چینی، هنوز ظرفیت نظام سیاسی افزایش نیافته است و راه‌های مشارکت طبقه متوسط در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بسیار اندک و غیرنهادی است. بدین‌سان می‌توان دریافت توسعه چین، دارای الگوی توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی بوده است. اگرچه به

تازگی فقط سخنانی درباره توسعه سیاسی در این کشور بیان می‌شود، اما هنوز هیچ عملی برای تحقق آن انجام نشده است. بر این اساس، پرسش اصلی این مقاله آن است که «توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی جمهوری خلق چین چه پیامدهای بحران‌زایی را برای تداوم توسعه این کشور، در پی خواهد داشت؟» برای پاسخ به این پرسش، توجه به این نکته مهم است که حتی در شرایط غیرجهانی شدن، امری پذیرفته شده آن است که گسترش طبقه متوسط در اثر امواج توسعه، منجر به پیدایش دموکراسی در طی انقلاب‌های گوناگون در غرب شده است. در واقع، گسترش طبقه متوسط در اثر افزایش رفاه اقتصادی، خواست مشارکت این طبقه را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی به دنبال آورده و از آنجا که در برخی مناطق غرب دولت‌ها ظرفیت نظام سیاسی را افزایش ندادند، منجر به سقوط آنها در چارچوب انقلاب‌های سیاسی- اجتماعی شد. با توجه به این نکته، فرضیه پاسخ دهنده آن است که «با توجه به شتاب توسعه اقتصادی چین که طبقه متوسط را گسترش می‌دهد و بی‌توجهی به توسعه سیاسی در آن کشور که خواست مشارکت سیاسی طبقه متوسط را سرکوب می‌کند، پیامد توسعه نامتوازن چین می‌تواند با باز شدن شکاف‌های مختلف قومی، فرهنگی، سستی، اجتماعی، مذهبی به بحران بی‌ثباتی سیاسی و در نهایت انقلاب ختم شود.» در این مقاله با روش تبیینی انجام یافته است، متغیر مستقل توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی، متغیر میانجی شرایط جهانی شدن و متغیر وابسته بحران بی‌ثباتی سیاسی و انقلاب است. سازمان مقاله عبارت از یک مبانی نظری، تاریخچه، آزمون فرضیه و در نهایت نتیجه‌گیری از کلیه مباحث می‌باشد، البته پیش از آن مرور کوتاهی بر ادبیات این حوزه نیز مفید فایده است.

«وحید ذوالفقاری» در مقاله‌ای در سال ۱۳۹۴ با عنوان «امنیت، توسعه و انتخاب استراتژیک: تلاش چین برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴)، تلاش کرده نشان دهد چگونه چینی‌ها برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ تلاش می‌کنند در عین توسعه اقتصادی با بسته نگه داشتن فضای سیاسی، ثبات سیاسی جمهوری خلق را حفظ کنند. این مقاله تلاش می‌کند نشان دهد چگونه چین برای

تبدیل شدن به قدرت بزرگ، در حال توسعه اقتصادی خود است و در برابر تنها به ثبات سیاسی، از طریق تمرکز و سرکوب سیاسی، به عنوان پیش‌زمینه تداوم توسعه اقتصادی می‌اندیشد. این مقاله بیشتر به جنبه بین‌المللی رفتار چین در عرصه سیاست خارجی پرداخته است و سیاست خارجی صلح‌طلبانه چین را عامل دیگری برای تداوم توسعه اقتصادی آن می‌داند. این مقاله از برخی آمارهای اقتصادی برای نمایش توسعه اقتصادی چین بهره برده است، اما آنچه به عنوان نقطه ضعف از آن غافل مانده است، وضعیت نظام سیاسی متمرکز چین به عنوان عاملی است که در نهایت با توسعه اقتصادی، دستخوش بحران و دگرگونی خواهد شد.

«علیرضا سلطانی» و «حسن سلیمانی» در سال ۱۳۹۳ در مقاله‌ای با عنوان «جایگاه نظام رهبری چین در تداوم فرایند توسعه اقتصادی در عرصه داخلی و بین‌المللی از سال ۱۹۷۹ تاکنون» (سلطانی و سلیمانی، ۱۳۹۳)، باز هم بر روند توسعه اقتصادی چین متمرکز شده‌اند و آن را عامل ارتقای جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل می‌دانند. آن‌ها بر نقش نخبگان سیاسی چین در انتخاب درست الگوی توسعه اقتصادی تأکید داشته و بر اصلاحات شیائوپینگ در این زمینه پای می‌فشارند که بر عمل‌گرایی، نخبه‌گرایی، ساختارگرایی و تعدیل ساختار اقتصادی، واقع‌گرایی، اجماع محوری و... بنا شده است. این اثر به نخبه‌گرایی سیاسی متمرکز و تداوم ساختار بسته حزب کمونیست نمی‌پردازد که نقطه ضعف آن است و به طور یک‌جانبه تنها توسعه اقتصادی چین را، البته بدون آوردن آمار، بررسی کرده است، بنابراین، این اثر نیز وضعیت سیاسی داخلی چین را که توسعه‌نیافته رها شده، مد نظر قرار نداده است.

محمد رضا رستمی و جواد زراعت‌پیما، در سال ۱۳۹۰ در مقاله‌ای با عنوان «جهت‌گیری توسعه چین و پیامدهای سیاسی آن» (رستمی و زراعت‌پیما، ۱۳۹۰) به خوبی توانسته‌اند روند توسعه اقتصادی در چین را با بررسی عواملی چون برنامه‌های اقتصادی چین پس از انقلاب، تحول در راهبردها توسعه اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی در چین در دوران اصلاحات، عضویت در سازمان تجارت جهانی،

دستاوردهای سیاست خارجی تعامل‌گرا نشان دهند؛ اگرچه از آمارهای اقتصادی در این زمینه بهره نبرده‌اند. اما نقطه ضعف کار آنها در جایی است که تنها در چند صفحه تلاش کرده‌اند پیامد سیاسی این توسعه اقتصادی را نشان دهند، چرا که به جای توجه به ظهور بحران سیاسی، تنها به این نکته توجه کرده‌اند که این توسعه اقتصادی، به بهای عدول از آموزه‌های سیاسی سوسیالیسم به عنوان پیش‌شرطی برای توسعه و تعامل با غرب انجام شده است و حزب کمونیست را مجبور به رفتن راهی بر خلاف ایده‌های اساسی آن کرده است.

«الهام حسین‌خانی» در سال ۱۳۸۹ در پایان‌نامه‌ای با عنوان «مدیریت جهانی شدن: مطالعه موردی چین بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸» (حسین‌خانی، ۱۳۸۹) به بررسی توسعه اقتصادی چین با استفاده از فرصت‌های ناشی از جهانی‌شدن پرداخته است و نشان داده چین چگونه توانسته با مدیریتی مطلوب از این فرصت‌ها نظیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، عضویت در سازمان تجارت جهانی و... استفاده نماید و نیز از چالش‌های اقتصادی آن تا حدود زیادی بپرهیزد که نقاط قوت این اثر را تشکیل می‌دهد. اما نقطه ضعف این اثر آن است که به چالش‌های سیاسی جهانی شدن برای چین، همچون گسترش آگاهی‌ها نپرداخته است.

۱. مبانی نظری

۱-۱. تعریف توسعه و پیامدهای آن

«مایکل تودارو»، توسعه^۱ را چنین تعریف می‌کند: «توسعه به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و یا انسانی‌تر است و باید سه هدف عمده را پیگیری و محقق نماید که عبارتند از: تأمین نیازهای اساسی، اعتماد به نفس (احساس شخصیت کردن و آلت دست دیگران قرار نگرفتن)، و آزادی (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی فرهنگی) و توانایی انتخاب داشتن است» (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۱۴-۱۳). در زمینه پیامدهای توسعه و تغییراتی که به واسطه آن در جامعه ایجاد می‌شود، «آهنگ توسعه احتمالاً، به همان میزان مهم است که سطح توسعه. اثر آن نیز در جهت

عکس عمل می‌کند: یعنی توسعه سریع، تنش‌ها را افزون می‌کند و توسعه کند آن‌ها را کاهش می‌دهد؛ بدین معنی که پیشرفت فنی، تضادها را شدت می‌بخشد» (دوورژه، ۱۳۷۶: ۱۰۴-۱۰۳).

۲-۱. تعریف توسعه اقتصادی و نظریه‌های آن

توسعه اقتصادی عبارت است «از افزایش تولید همراه با بهبود کیفی روش‌ها و وسایل تولید و رفع اختلاف در آمدها و مالکیت و کنترل کلیه دارایی‌های تولیدی. به عبارت دیگر توسعه اقتصادی، شامل ایجاد ترکیب جدیدی از عوامل تولید به نحوی است که موجب افزایش بهره‌وری کار گردد. ویژگی اساسی توسعه اقتصادی افزایش مستمر تعداد بخش‌هایی است که پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌های تولید استفاده می‌کنند» (کیلی و مافیلت، ۱۳۹۱: ۵).

از لحاظ مکتب‌های نظری، سه مکتب نوسازی، وابستگی و جهانی به موضوع توسعه پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند الگوهای برای توسعه کشورهای غیرصنعتی ایجاد نمایند تا آن‌ها بتوانند به توسعه اقتصادی دست یابند. اما از این میان به نظر می‌رسد، آن دسته از کشورهایی که مکتب نوسازی را در پیش گرفته‌اند، تجربه موفق‌تری از توسعه را به نمایش گذاشته‌اند. مکتب نوسازی در کل، بر مفاهیم سرمایه‌داری استوار گردیده است و به این لحاظ دارای محوریت بر پایه لیبرالیسم اقتصادی و پس از آن نولیبرالیسم اقتصادی است. اقتصاد لیبرالی بر این مفهوم استوار است که اگر اقتصاد بازار به حال خود گذارده شود، به طور خودکار و برابر با سازوکارهای قوانین عرضه و تقاضا عمل خواهد کرد. مفاهیم اصلی این رهیافت نیز بازار و آزادی تجارت است. به نظر «دیوید کورتن» از دید لیبرال‌ها، توسعه اقتصادی به معنای گسترش بازار آزاد سرمایه‌داری در کلیه کشورهای جهان است (Korton, 1999: 795). در حالی که در لیبرالیسم کلاسیک فقط بر این مفاهیم اولیه برشمرده تأکید می‌شود، نولیبرالیسم اقتصادی که در دوره جهانی شدن به وجود آمده است و پویایی آن را مد نظر دارد، به طور گسترده‌ای بر درهای باز اقتصادی، گردش سرمایه، همکاری از طریق سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی نظیر سازمان تجارت جهانی، سرمایه‌گذاری

خارجی، شفاف‌سازی قوانین اقتصادی و تجارت و... هم تاکید می‌کند و نتیجه آن سرازیر شدن سرمایه از محل‌های انباشت آن در جهان به سوی محل‌هایی است که در آنها کمبود سرمایه وجود دارد که پیامد آن توسعه است.

۱-۳. تعریف توسعه سیاسی و نظریه‌های آن

در تعریف «توسعه سیاسی، دستیابی به موقعیتی است که طی آن یک نظام سیاسی^۱ به جستجوی آگاهانه موفقیت‌آمیز برای افزون شدن کیفی ظرفیت سیاسی خود از طریق نهادهای مؤثر و موفق نایل آید» (Coleman, 1983: 49). اما در کل توسعه سیاسی از سه دیدگاه تعریف شده است: گروه اول، توسعه سیاسی را مرتبط با توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌دانند. استدلال این عده بر این مبنا استوار است که توسعه سیاسی، سیاست جوامع صنعتی و یا روند چندبعدی تغییرات اجتماعی را مدنظر دارد. گروه دوم معتقدند توسعه سیاسی در ارتباط با سازمان نظام سیاسی و ساختارهای مدیریتی یک دولت-ملت مطرح می‌گردد. گروه سوم نیز توسعه سیاسی را در ارتباط با ارزش‌های سیاسی^۲ نظیر بسیج توده‌ای و رابطه بسیج و قدرت و حرکت به سمت مردم‌سالاری تفسیر می‌کنند» (بخشایشی اردستانی، ۱۳۷۹: ۹۱).

از دید نظریه‌پردازان سیاسی «فرض بر این است که در بین نظام‌های سیاسی گوناگون، نظامی که در آن مشارکت سیاسی به معنی عام ممکن باشد، از دیگر نظام‌ها توسعه‌یافته‌تر است. بنابراین بررسی این فرض، موضوع اصلی نظریه‌های توسعه سیاسی به شمار می‌رود» (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱). اما جدای از نام‌های متعدد نظریه‌پردازان مکاتب مختلف می‌توان نوع دیگری از دسته‌بندی «نظریه‌های توسعه را برحسب اینکه روی کدام عامل توسعه تاکید بیشتری دارند بر پایه تقسیمی سه‌گانه مورد توجه قرار داد: نخست، نظریه‌هایی که اولویت را به عوامل فرهنگی می‌دهند. دوم، نظریه‌هایی که روی عوامل اقتصادی تاکید بیشتری دارند؛ و سوم، نظریه‌هایی که بر تخصصی شدن ساختارهای نظام اجتماعی^۳ تمرکز می‌کنند» (ساعی، ۱۳۹۲: ۲). در

1 - Political System

2 - Political Values

3 - Structure of Social System

میان نظریه پردازان مختلف توسعه سیاسی، نظریه بحران لوسین پای، به لحاظ در نظر گرفتن عوامل مختلف بیش از دیگران قابلیت تحلیل ایجاد می‌کند. از نظر وی، «نخستین گام در راه توسعه سیاسی، تکامل یافتن نظام دولت ملی است. او توسعه سیاسی را مفهومی اساسی می‌داند که به تدریج در سراسر جوامع گسترش می‌یابد و می‌توان از آن به عنوان فرهنگ جهانی یاد کرد. به نظر او نشانه‌های توسعه سیاسی را می‌توان در سه سطح مختلف دید: از لحاظ جمعیت، به صورت یک کل، از لحاظ انجام منظم، کارهای حکومتی و عمومی، و از لحاظ سازمان، جامعه مدنی... پای پس از بررسی دیدگاه‌های گوناگون سه ویژگی را برای مفهوم توسعه سیاسی مشخص می‌کند: نخست، برابری که از این لحاظ توسعه سیاسی به مشارکت توده‌ای و اقدام عمومی در فعالیتهای سیاسی مربوط است و نکته اصلی آن، تبدیل شدن مردم به شهروندان فعال است. ... دوم، ظرفیت که این ویژگی توسعه سیاسی به توانایی نظام سیاسی در دادن «برون‌دادها» و به میزان تأثیر آن بر جامعه و اقتصاد اشاره دارد. سوم، تغییر تدریجی که این ویژگی توسعه سیاسی بر گسترش و اختصاصی کردن ساختارها دلالت می‌کند. بنابراین، تغییر تدریجی به معنی اختصاصی کردن آنها بر پایه یکپارچگی است» (عالم، ۱۳۹۲: ۱۲۵-۱۲۴). از نظر لوسین پای، در نظریه بحران، در حین گذار به جامعه توسعه یافته سیاسی، چندین بحران می‌تواند در آن به وجود آید که عبارتند از: بحران هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع. در نتیجه کشوری توسعه سیاسی یافته تلقی می‌گردد که بتواند از به وجود آمدن این بحران‌ها جلوگیری کند و یا از پس آنها برآید تا نظام سیاسی در ثبات و تعادل باقی بماند.

در کل در جمع‌بندی کلیه نظریه‌های توسعه سیاسی ویژگی‌های یک جامعه توسعه یافته را می‌توان چنین برشمرد: تفکیک نهادها، تخصصی و عقلانی شدن ساختارها، افزایش ظرفیت نظام سیاسی، تسلط مشارکت مردم در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، تمرکززدایی در قدرت سیاسی؛ جامعه‌پذیری سیاسی مردم و وجود احزاب و گروه‌های سیاسی.

۴-۱. توسعه همه‌جانبه

در رویکردی در دهه ۱۹۹۰، با قرار دادن مساله انسان در محوریت توسعه، روح توسعه‌گرایی تازه‌ای به وجود آمد و در آن توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی با یکدیگر در ارتباط تنگاتنگ قرار گرفتند. این رویکرد که با اهداف توسعه هزاره ملل متحد مشخص شده است، تأمین نیازهای اساسی مردم فقیر را هدف عمده خود قرار داده و موضوع پایداری را به عنوان شاخص عمده رشد و توسعه جامعه قلمداد می‌نماید، تا نیازهای اساسی مردم بدون آسیب رساندن به منابع زیست محیطی، اجتماعی و حفظ تعادل زیست بومی برآورده شود (گوستا و استوا، ۱۳۷۷: ۱۵). این رویکرد، بیش از همه توسعه همه‌جانبه را در نظر دارد، توسعه‌ای که جوامع را با بحران روبه‌رو نمی‌کند و تضمین‌کننده تداوم توسعه است. «توسعه همه‌جانبه، توسعه را در تمامی ابعاد و جنبه‌های آن به طور همزمان و همگام با یکدیگر تعریف می‌نماید، به طوری که توجه به یکی از ابعاد توسعه دلیلی برای غفلت از تأثیرات ابعاد دیگر نمی‌باشد. در مفهوم توسعه چندجانبه رشد اقتصادی همراه با دموکراسی و رشد نهادهای مدنی در جوامع صورت می‌پذیرد. به عبارتی افزایش تولید همراه با بهبود کیفی روش‌ها با افزایش آزادی و انعطاف‌پذیری ارتباط مستقیمی دارد، به این ترتیب، اگر ارتباط تنگاتنگی بین ابعاد توسعه اقتصادی، سیاسی ملی و انسانی برقرار گردد، ابعاد توسعه به صورت موزون و منسجم با یکدیگر حرکت می‌نمایند که حاصل این امر توسعه همه‌جانبه در جوامع می‌باشد» (رزاقی، ۱۳۸۱: ۳۵).

۲. تاریخچه توسعه چین

در سال ۱۹۴۹ با انقلاب کمونیستی در این چین، حکومت به دست حزب کمونیست با رهبری مائو تسه تونگ افتاد، حکومت متمرکزی که تا کنون نیز ادامه دارد. «چین مساحتی بالغ بر ۹/۵۹۶/۹۶۰ کیلومتر مربع دارد که از این مقدار، ۹/۳۲۶/۴۱۰ کیلومترمربع آن را خشکی و ۲۷۰/۵۵۰ کیلومترمربع آن را آب، تشکیل می‌دهد. این کشور پس از روسیه، کانادا و آمریکا چهارمین کشور پهناور جهان است. به علاوه این کشور پر جمعیت‌ترین کشور جهان با جمعیتی بالغ بر ۱/۳۶۴/۳۰۰/۰۰۰ طبق آخرین اطلاعات در سال ۲۰۱۴ می‌باشد» (World Bank, 2016).

چین کمونیست که در سال ۱۹۴۹ تاسیس شد، برای دستیابی به توسعه، نخست از مدل اتحاد شوروی و سپس از انگاره‌های بومی چینی تبعیت کرد، اما در هر دو، سخت متمرکز و قدرتمدار بود. چین اصلاحات خود را با قهر و اعمال فشار بر جمعیتی همگن (اقلیت‌های کم جمعیتی در غرب این کشور ساکن‌اند)، به مرحله اجرا درآورد و امر اشتراکی کردن وسایل تولید و برنامه‌ریزی را با استفاده از شیوه‌های سخت‌گیرانه به سامان رسانید» (بادیا لووراس، ۱۳۸۵: ۴۵۵-۴۵۴).

سپس چین وارد انقلاب فرهنگی شد که توسط مائو به پیش می‌رفت، اما باز هم هیچ توفیقی در توسعه به دست نیارود. همزمان با رهبری دنگ شیائوپینگ، چینی‌ها برای انجام اصلاحات دو الگو را در پیش‌رو داشتند، یکی بازگشت به الگوی کمونیستی روسی و تداوم آن، و دیگری، الگوی سرمایه‌داری غربی. به سخن دیگر، «دولت مردان چین بعد از پذیرش این نکته که از ۱۹۴۹ منابع انسانی، معنوی و مادی جامعه با شعارهای بدون مبنای تئوریک به هدر رفته است، با دو الگو و مدل متفاوت برای ارتقاء به جایگاه متناسب و اعتبار یافتن جهانی روبه‌رو بودند. مدل شوروی که تأکید بر توفیق در دستیابی به برابری را در صورت امکان برتری نظامی بر آمریکا به عنوان مسیر دستیابی به اقتدار جهانی و توسعه می‌دانست که در آن، سرمایه‌گذاری به سوی بخش نظامی سرازیر می‌شد و آن بخش از سرمایه هم که به بخش تولیدی و رفاهی هدایت می‌شد، به حیطه‌هایی تخصیص می‌یافت که استفاده دوگانه (نظامی- غیرنظامی) از آن میسر باشد. به همین روی در این مدل، بخش مصرفی کمترین میزان سرمایه‌گذاری را جلب می‌کرد.

این مدل، در تجربه روسی نشان داد که از عرضه کالاهای قابل رقابت در بازار جهانی عاجز و از راضی کردن توده‌ها و ارتقای کیفیت سطح زندگی آنها ناتوان است. این مدل توسعه در نهایت با نادیده انگاشتن واقعیات تجارت جهانی در عین دستیابی به برابری در زمینه‌های گوناگون و حتی برتری نظامی، تنها مقام یک قدرت درجه دوم اقتصادی را در عمل تجربه می‌کرد» (دهشیار، ۱۳۸۶: ۴۲-۴۱). در برابر این الگو، مدل توسعه سرمایه‌داری غربی وجود داشت. «مدلی که از قرن نوزدهم، بر اساس

اولویت دادن به بزرگی و اعتبار اقتصادی به عنوان سنگ بنای ارتقا بین‌المللی، پایه‌گذاری شده بود. غربی‌ها با تجربه دست یافتن به توسعه، این باور را گسترده و معتبر ساخته بودند که تنها در صورتی می‌توان در گستره جهانی به ایفای نقش تعیین‌کننده پرداخت که در داخل رفاه اقتصادی، و در خارج برای بازار جهانی، کالای با کیفیت بالا برای عرضه وجود داشته باشد. از همین روی، رهبران چین برای دست‌یابی به توسعه با برگزیدن مدلی غربی، اما فقط در عرصه اقتصادی و نه در عرصه سیاسی که به دموکراسی ختم می‌شد، از ۱۹۷۸، عمده سرمایه‌گذاری را به بخش اقتصادی معطوف کردند. در کنار آن، این کشور سعی کرده در صحنه جهانی از ماجراجویی دوری جسته و سیاست همکاری و همراهی با اجماع جهانی را دنبال نماید. رهبران چین تصمیم را بر این قرار داده‌اند که دو نسل را کاملاً در اختیار توسعه‌یافتگی اقتصادی قرار دهند و به دنبال مطرح شدن در بازارهای جهانی به‌عنوان یک غول اقتصادی، سعی در تأثیرگذاری سیاسی و خودنمایی در صحنه نظامی، در آینده‌ای که رسیدن به آن چند دهه به طول خواهد انجامید، بنمایند (دهشیار، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۱).

الگوی توسعه غربی، اصلاحاتی را در پی داشته است که مهم‌ترین ویژگی‌های آن تا زمان حاضر عبارتند از: «نخستین اصلاحات انجام شده از سوی رهبران چین اساساً اقتصادی بوده و به کمترین اصلاحات سیاسی تا حدی که لازمه اصلاحات اقتصادی است، بسنده شود. دومین فرایند اصلاحات در چین، برخلاف شیوه آغاز شده از سوی کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق، به صورت تدریجی، افزایش یابنده و آزمایشی است.

از دیدگاه تصمیم‌گیران چینی، این رهیافت تدریجی مزایایی از جمله موارد زیر را داشته است: از شکست‌های عمده اقتصادی اجتناب شده و ناکارایی‌های سیاست‌ها بر اساس تقاضاهای ملی و محلی تعدیل می‌شوند. به علاوه، با اجرای این سیاست‌های اولیه، حمایت سیاسی لازم جهت اصلاحات بیشتر حاصل می‌گردد. همچنین، چارچوب‌های قانونی و تنظیمی و نهادهای مربوطه تدارک دیده می‌شود.

سومین مورد از اصلاحات انجام شده، استفاده از مکانیسم‌های واسط به منظور آرام کردن گذار از نظام مبتنی بر برنامه‌ریزی به نظام مبتنی بر بازار است؛ از جمله این مکانیسم‌ها عبارتند از: ایجاد یک نظام قیمت‌گذاری دوگانه به منظور بهبود تخصیص منابع، ایجاد بازار مبادله ارز خارجی (پایین نگه داشتن مصنوعی ارزش یوان)، ایجاد مناطق آزاد اقتصادی برای ترویج سرمایه‌گذاری و ورود فناوری‌های خارجی، استفاده از نظام مسئولیت قرارداد به منظور تشویق رفتار عوامل اقتصادی، و تمرکززدایی از تصمیمات به منظور تشویق مقامات در سطح محلی. چهارمین تلاش رهبران چین در جهت حفظ ویژگی سوسیالیستی اقتصاد می‌باشد؛ به عبارت دیگر، هم خصوصی‌سازی در سطحی وسیع صورت گرفته است و هم حاکمیت مالکیت عمومی و کنترل بخش‌های راهبردی اقتصادی از سوی دولت همچنان باقی مانده است. پنجمین نوع از اصلاحات صورت گرفته، تمرکززدایی تصمیم‌گیری‌های اقتصادی است؛ تمرکززدایی که در این دوره صورت گرفته از یک سو اساساً با قطع رابطه کارگزاران اقتصادی و دولت مشخص می‌شود، بدین معنا که کارگزاران اقتصادی بر مبنای علائم بازار تصمیم‌گیری می‌کنند، و از سوی دیگر، به حکومت‌های محلی (به شکل عدم تمرکز اداری، نه به شکل تک‌نگرایی غربی آن) استقلال عمل قابل ملاحظه‌ای در تخصیص منابع اقتصادی داده می‌شود» (شیرزادی، ۱۳۸۵: ۶۴-۶۳). چینی‌ها همچنین با دقت توانسته‌اند به مدیریت جهانی شدن دست زنند و از فرصت‌های به وجود آمده توسط جهانی شدن اقتصاد^۱ همچون افزایش سرمایه‌گذاری خارجی،^۲ درهای باز اقتصادی،^۳ فعالیت پویا در سازمان تجارت جهانی^۴ برای توسعه استفاده کنند (حسین‌خانی، ۱۳۸۹: ۱۱۰-۷۰). با انجام این امور و سیاست‌گذاری سیاسی متمرکز حزب کمونیست برای توسعه چین، با استفاده از اقتصاد سرمایه‌داری، این کشور توانسته است در سال ۲۰۰۹ با پیشی گرفتن از ژاپن به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شود.

1 - Economic Globalization
2 - Froing Direct Investment
3 - Open Economy
4 - World Trade Organization

۳. چالش‌ها و پیامدهای توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی چین

۳-۱. موفقیت چین در توسعه اقتصادی

در ۴۵ سال اخیر، اقتصاد چین از برنامه‌ای نزدیک به تجارت بین‌المللی تبعیت می‌کند که به سرعت در حال رشد به سوی بخش خصوصی است. این به‌سازی نیز از اواخر دهه ۱۹۷۰ با خروج تدریجی از به‌کارگیری کشاورزی و توسعه آزادی در نرخ‌ها، عدم تمرکز مالیاتی، افزایش آزادی در تشکیلات اقتصادی، ایجاد اساس مختلف بانکداری، توسعه مراکز خرید، رشد مراکز غیرخصوصی و فضای باز تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری حاصل گردید (ضیغمی، ۱۳۸۷: ۷۰-۶۹).

به این ترتیب، چین با اجرای سیاست‌های اقتصاد بازار به سوی توسعه اقتصادی گام برداشت، توسعه‌ای که با داشتن ابعاد مختلف، تمامی جوانب را باید در نظر می‌گرفت تا نتیجه مطلوبی را در برداشته باشد. توسعه مورد نظر، امور داخلی را نشانه گرفت تا بعدها در بعد بین‌الملل عرض اندام کند. چین برای دستیابی به تداوم توسعه و جلوگیری از چالش‌های ناشی از آن اقداماتی را انجام داد که مهم‌ترین آنها هماهنگ‌سازی ابعاد مختلف در این زمینه می‌باشد. «از این جهت چین هماهنگ‌سازی را در پنج زمینه تعریف کرده است: نخست، هماهنگ‌سازی شهر و روستا: ساخت اقتصادی چین دوگانه است، بین شهر و روستا فاصله خیلی زیاد است. چین درصدد است تفاوت و فاصله شهر و روستا را کم کرده و به سه مسأله اهمیت می‌دهد: کشاورزی، روستا، روستاییان. دوم، هماهنگ‌سازی منطقه‌ای: توسعه اقتصادی در مناطق مختلف نامتوازن است. مناطق شرقی خیلی پیشرفته است. مناطق غربی و مرکزی عقب‌مانده است.

سیاست راهبردی چین پروژه توسعه مناطق مرکزی و غربی با هدف توازن بین مناطق است. سوم، هماهنگی رشد اقتصادی و اجتماعی: سرعت توسعه اقتصادی خیلی سریع‌تر از تکنولوژی، آموزش، بهداشت و درمان است. چین باید به توسعه فرهنگی و بهداشتی مردم اهمیت بدهد تا به توسعه همه‌جانبه برسد. چهارم، هماهنگ‌سازی طبیعت و انسان: باید از محیط‌زیست حفاظت کرد و مصرف انرژی را

بهینه نمود. از نظر چین این کشور به عنوان کارگاه جهانی مطرح است ولی منابع و انرژی آن غیر بهینه استفاده می‌شود. چینی‌ها می‌گویند تولید چین جهانی است و آلودگی آن متعلق به کشور ما است، ما به بهسازی و کنترل مصرف اهمیت می‌دهیم. پنجم، هماهنگ سازی داخلی و خارجی: صادرات و واردات چین به طور عادلانه باید توسعه یابد و از صادرات و واردات و سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی به طور مناسب استفاده شود» (فرزین نیا، ۱۳۸۸: ۱۳). اما آنچه در این میان سیاستگذاران چینی از آن مغفول مانده‌اند، هماهنگ‌سازی میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی است که در میان این سیاست‌ها دیده نمی‌شود، امری که دارای عواقب وخیمی خواهد بود. درآمد ناخالص ملی^۱ چین بر اساس روش اطلس و به نرخ دلار جاری از ۸۴ میلیارد و ۳۱۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ به رقم ۱۰ تریلیون و ۹۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ رسیده است که نشان دهنده رشد ۱۱۹ برابری در ۴۴ سال می‌باشد.

جدول شماره ۱. درآمد سرانه چین (روش اطلس) به نرخ دلار جاری ۲۰۰۵-۲۰۱۴

۲۰۰۹	۲۰۰۸	۲۰۰۷	۲۰۰۶	۲۰۰۵
۳۶۵۰	۳۰۷۰	۲۴۹۰	۲۰۵۰	۱۷۵۰
۲۰۱۴	۲۰۱۳	۲۰۱۲	۲۰۱۱	۲۰۱۰
۷۴۰۰	۶۷۱۰	۵۸۷۰	۵۰۰۰	۴۳۰۰

Source: World Bank (2016), at: <http://www.google.com/publicdata>

درآمد سرانه چین بر اساس روش اطلس و به نرخ دلار جاری از ۱۲۰ دلار در سال ۱۹۷۰ به رقم ۷ هزار و ۴۰۰ دلار در سال ۲۰۱۴ رسیده است که نشان دهنده رشد ۶۱ برابری در ۴۴ سال بوده است.

برای تداوم توسعه اقتصادی «چشم‌انداز در چین تا سال ۲۰۵۰ به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شده که در دهه ۵۰ قرن ۲۱، این کشور به یک قدرت اثرگذار در عرصه بین‌المللی تبدیل شود. بدیهی است برای تحقق این هدف کلان باید برنامه‌ریزی کرد. دولت چین نیز رسیدن به این مهم را در قالب سه مرحله پیگیری می‌نماید. از دید رهبری چین در مرحله اول (یعنی قبل از ۲۰۱۰) برنامه صنعتی شدن کشور به طور کامل اجرا

1 - Gross National Income or Gross National Product (GNP)

خواهد شد، در مرحله دوم (قبل از ۲۰۳۰)، توسعه فناورانه و علمی چین در شرایط متوسط جهانی قرار می‌گیرد. برآوردها نشان می‌دهد، با یک رشد به طور متوسط سالانه ۵/۴ درصدی تا سال ۲۰۳۰، رشد ناخالص داخلی این کشور به ۶۲/۳ تریلیون یوان خواهد رسید. شاخص‌های استاندارد زندگی مردم تا این سال، در سطح متوسط کشورهای توسعه‌یافته خواهد بود. در مرحله سوم (قبل از ۲۰۵۰)، اقتصاد ملی چین با فناوری اطلاعات تا سال ۲۰۵۰ با رشد متوسط سالانه ۴/۳ درصد، تولید ناخالص داخلی‌اش به ۱۵۳/۱ تریلیون یوان (تقریباً ۱۰۰ هزار یوان سرانه هر نفر) می‌رسد که چین را از لحاظ این شاخص به کشور اول جهان تبدیل خواهد کرد. در عرصه علم و فناوری، چین به کشورهای توسعه‌یافته خواهد رسید و در برخی بخش‌ها حتی از آن‌ها پیش خواهد افتاد. سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص داخلی تقریباً به نصف کاهش یافته و بخش صنعت به دو برابر افزایش می‌یابد. البته تحقق برنامه‌های فوق منوط به تداوم رشد اقتصادی همراه با دستیابی به انرژی و دیگر منابع طبیعی، حل مشکلات اجتماعی و جمعیتی، اشتغال و ... است» (عسگری، ۱۳۸۶: ۵).

۲-۳. توسعه نیافتگی سیاسی چین

از نقطه نظر تاریخ سیاسی جدید و روی کار آمدن جمهوری خلق در این کشور نیز، باید به تاریخ مبارزه‌های کمونیستی در این سرزمین مراجعه کرد. «حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۱ تأسیس شد و در پی مبارزه‌های طولانی و جنگ‌های داخلی در سال ۱۹۴۹ به رهبری «مائو تسه تونگ»، قدرت را به دست گرفته و چین جدید تأسیس شد. کشور چین جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی مائو را پشت سر گذاشت و دوره اصلاحات را نیز طی کرد. مردم چین سال‌های سخت و دشواری را تجربه کردند، پس از آن اصلاحات دنگ انجام شد و تاکنون که ۶۷ سال از تأسیس چین جدید می‌گذرد حزب کمونیست حاکم بلامنازع کشور است. مسأله اینجاست که چگونه از بطن تئوری مارکسیستی-لنینیستی، بازار آزاد سربرآورده است؟ این حزب مدعی است تئوری کمونیسم مورد استفاده آنان شکل چینی شده آن است و صرفاً تشابه اسمی با کمونیسم دارد و بهتر است آن را کمون-کاپیتالیسم نامید. حزب

کمونیست چین در دوره اخیر (۱۹۷۸ به بعد) بازی با کلمات و شعارهای ویژه کمونیست‌ها را کنار گذاشته و به تحلیل وضعیت داخلی و موقعیت جهانی خود پرداخته است و از شعارگرایی به واقع‌گرایی رسید.

نقد از درون را آغاز و از خط قرمزهای فرضی عبور کرد. خود را از قید شعارهای تهی از واقعیات رها کنید و واقعیات را پذیرفت. اینک، مقامات حزبی به صراحت از انحرافات، کاستی‌ها و عقب ماندگی‌های چین سخن می‌گویند و از نقد خود ابایی ندارند و برای به دست آوردن چنین نقدهایی درباره خود، تلاش می‌کنند» (فرزین‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۱). با این حال هنوز از توسعه سیاسی و حرکت به سوی مشارکت دادن طبقه متوسط گسترش یافته و رو به گسترش فزاینده در قدرت سیاسی چین، نشانه‌ای دیده نمی‌شود. در واقع دلیل اصلی آن است که «شیائوپینگ برنامه اصلاحات خود را بر این مبنا استوار کرد که سیاست‌های اصلاح طلبانه تا آنجا مشروعیت دارند که ضمن افزودن بر نرخ رشد اقتصادی کنترل حزب بر ساختار سیاسی، کشور را تضعیف نکند. اگرچه فضای غیرسیاسی جامعه نسبت به دوره ای که مائو بر سرکار بود اندکی بازتر شد، ولی انحصار قدرت سیاسی در دست حزب باقی ماند و هیچ اصلاحی برای رسیدن به دموکراسی سیاسی انجام نگرفت. به این ترتیب در پکن سیاست پردازی می‌شد و نقش ارتش نیز حفظ «ثبات سیاسی» بود و همان گونه که تظاهرات میدان تیان آن من نشان داد، از قتل عام نیز پروا نکردند» (سیف، ۱۳۸۹، ۲۸۴-۲۸۵).

اگر چین می‌خواهد با بحرانی همچون انقلاب در اثر توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی روبه‌رو نشود، «در زمینه داخلی، می‌بایست اصلاحات سیاسی به‌عمل آورد، دموکراسی و آزادی را گسترش دهد، آزادی‌های مذهبی و حقوق بشر را محترم شمارد، ملی‌گرایی را کنترل و فعالیت‌های نظامی خود را شفاف سازی نماید اما در روندی کاملاً آرام. رهبران چین به این امر واقفند که گذار داخلی در این کشور در وضعیت سیالی است و در نوسان قرار دارد، لذا نمی‌توان از الگوی توسعه چینی سخن گفت.» (Deng, 2009: 69).

۴. چالش‌هایی با پیامدهای سیاسی برای چین ناشی از توسعه اقتصادی

در چین توسعه سیاسی به اندازه توسعه اقتصادی پیشرفت نداشته است. درست است که توسعه اقتصادی موقعیت بین‌المللی چین را ارتقا بخشیده است، اما چالش‌هایی در عرصه سیاست داخلی این کشور نمود پیدا می‌کند که به ویژه در بلند مدت و به دنبال به ثمر نشستن ملموس‌تر دستاوردهای توسعه، خودنمایی می‌کند. بدین جهت لزوم اصلاح یا تغییر ساختار سیاسی چین از مهم‌ترین این چالش‌ها به شمار می‌رود. (رستمی، ۱۳۹۰: ۱۵۰) البته چالش‌های دیگری نیز وجود دارد که پیامدهای سیاسی دارند.

۴-۱. چالش‌های ملی‌گرایی در چین: سرکوب ملی‌گرایی غیرواقعگرا

ملی‌گرایی به یکی از مؤلفه‌های مهم توسعه در چین تبدیل شده است به صورتی که از ملی‌گرایی برای رسیدن به اهداف توسعه استفاده می‌شود. پس از سقوط سلسله مینگ در ۱۹۱۱ کومین تانگ^۱ و در ۱۹۴۹ حزب کمونیست چین، این کشور را یک جامعه سیاسی چندنژادی تعریف کردند. اما پس از مائو چین ترجیح داد که به یک ملی‌گرایی یکپارچه پناه ببرد، اما امروزه ملی‌گرایی نژادی تنها در میان اقلیت‌های مرزی چین مانند تبتیها،^۲ اویغورها^۳ و مغولها که حق ایجاد ایالت‌های مستقل را ندارند، زنده باقی مانده است. از نظر پکن این گروه‌ها تهدیدی جدی برای اتحاد یک کشور چینی چند نژادی را مطرح می‌کنند و در نتیجه برای سرکوب ملی‌گرایی نژادی دقت فراوانی می‌کنند (Laxman, 2007: 91). بنابراین، رهبران چین سعی در رواج نوعی ملی‌گرایی حکومتی دارند تا با استفاده از آن، بتوانند تهدیدهای ثابت کشور را از بین ببرند. از این رو «ملی‌گرایی حکومتی (ملی‌گرایی واقعگرا) با تقویت اطمینان ملی چین، به ابزار موثری برای بالا بردن مشروعیت حزب کمونیست چین تبدیل شده است» (Hunt, 1994: 68).

1 - Kuomintang

2 - Tibetans

3 - Uygurs

ملی‌گرایی واقع‌گرا ابزاری است که حزب کمونیست در جهت تقویت اعتقاد مردم به یک نظام سیاسی متمرکز، و منسجم‌نگه داشتن کشور در طول دوره انتقال سریع و متلاطم آن به یک جامعه پسا کمونیسم، از آن استفاده می‌کند. این رهبران می‌دانند که چنانچه به احساسات ملی‌گرایی اجازه عرض اندام نامحدود داده شود، می‌تواند اهداف بزرگ ثبات سیاسی و مدرنیزه کردن اقتصادی را که مشروعیت حزب کمونیست چین بر آن استوار است، به خطر بیاندازد» (فرزین‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۸). اما از طرفی، ملی‌گرایی واقع‌گرا بیشتر از آنچه طرفدار عمل باشد، واکنشی است. رهبران چین وقتی به ملی‌گرایی متوسل می‌شوند که بخواهند به فشارهای خارجی که منافع ملی چین را به خاطر انداخته، واکنش نشان دهند» (Bijian, 2005: 99). به عنوان نمونه می‌توان در این زمینه از نگرانی خطر ترکیب بحران خارجی و ملی‌گرایی داخلی که در رابطه با تایوان بروز کرده، جنبش ایغورها و استقلال‌خواهی تبتی‌ها نام برد.

در برابر ملی‌گرایی واقع‌گرای حزب حاکم، رقبای ملی‌گرا، به‌عنوان چالش اصلی سیاسی، عبارتند از: بومی‌پرستی^۱، ضد سنت‌گرایی^۲ و ملی‌گرایی لیبرال. رهبران حزب کمونیست چین بر خطراتی که این سه منبع برای ثبات کشور ایجاد می‌کنند، واقفند. اگرچه دو مورد نخست بدون هیچ‌فعالیتهی کمین کرده و در انتظار فرصتی می‌باشند، اما ابراز عقیده‌های محکم و فزاینده ملی‌گرایی لیبرال، انحصار قدرت کمونیست‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد. از این‌رو رهبران چینی مصمم به کنترل احساسات ملی‌گرایی لیبرال هستند تا به روابط خارجی این کشور آسیبی وارد نیاید» (Zhao, 2005: 62). چین یک دموکراسی نیست، از این رو با احساسات ناشی از ملی‌گرایی محتاطانه برخورد می‌کند و چون از عواقب آن مطمئن نیست، در اینکه باید آن را سرکوب یا حمایت کند، تردید دارد. شک دارد که با گروهی چون اتحاد میهن پرستان و یا احساسات ضد ژاپن چه رفتاری باید داشته باشد. هر دو این اعتراض‌ها بدوا مورد حمایت دولت بود، اما نهایتاً بیش از حد انتظار شدت یافت؛ به ویژه

1 - Nativism

2 - Antitraditionalism

تظاهرات ضد ژاپنی آوریل ۲۰۰۵، برای مقامات پکن که نگران خطر رویارویی با یک قدرت خارجی بودند این مساله را مطرح می‌کرد که تعصب شدید عمومی می‌توانست علیه دولت جهت‌گیری شود (Kahn, 2005: 5). ظاهراً این رویدادها به تأملاتی دامن زده است که در این اواخر به کاهش حمایت پکن از ملی‌گرایی و تمسک به رهیافتی ملایم‌تر در سیاست و دیپلماسی منجر شده است» (زکریا، ۱۳۹۳: ۱۲۷). از این رو، رهبران چین، ملی‌گرایی واقع‌گرا را در مقابل انواع دیگر آن قرار می‌دهند. به عنوان مثال به رغم وضعیت افزایش قدرت چین، رهبران این کشور دارای یک احساس عمیق ناامنی سیاسی هستند که با مشکلات فزاینده مشروعیت و حاکمیت در یک جامعه کثرت‌گرا تشدید شده است.

۲-۴. شکاف‌های اجتماعی چین: طبقه متوسط و خواست مشارکت سیاسی

در چین توسعه نامتوازن مناطق به گونه‌ای است که برخی مناطق نسبت به بعضی دیگر، توسعه نیافته‌تر هستند و این توسعه نیافتگی منجر به حاشیه‌نشینی زیادی در اطراف شهرهای بزرگ شده است، جدای از آنکه روستاها خود به حاشیه تبدیل شده‌اند، به این ترتیب شکاف اجتماعی بزرگی در کشور پدید آمده است. بر این اساس چین چالش‌های مربوط به شکاف اجتماعی را شناسایی کرده است: «فاصله بین مناطق شرقی و جنوبی با مناطق مرکزی و غربی از نظر اقتصادی؛ فاصله زیاد بین شهرها و روستاها از لحاظ تامین تسهیلات، امکانات، درآمد، رفاه، سواد و امکانات بهداشتی و درمانی؛ توسعه مناطق شرقی و جنوبی مشکلات زیست محیطی به وجود آورده و مصرف بیش از حد انرژی و مواد اولیه.» (فرزین نیا، ۱۳۸۸: ۱۱).

دولت چین باید برنامه ریزی گسترده‌ای را انجام دهد تا این شکاف اجتماعی بین مناطق از بین برود در غیر این صورت با بحران سیاسی در آینده‌ای نزدیک رو به رو خواهد شد. با دقت بیشتر می‌توان به این مساله پی برد که طی ۲۰ سال گذشته مناطق شرقی نسبتاً توسعه یافته است. اکنون دولت برای بسط عدالت و توسعه اصلاحات تصمیم گرفته در مناطق مرکزی و غربی، توسعه را به اجرا گذارد» (شاهنده، ۱۳۸۸: ۴۸). علاوه بر این درآمد مردم در مناطق توسعه یافته و توسعه نیافته

بسیار متفاوت است و فاصله شدید طبقاتی ایجاد شده است، فاصله‌ای که برای دولت نگران کننده است، چرا که با تداوم آن، مشروعیت حزب حاکم در نظر مردم این مناطق کمرنگ خواهد شد که پیامدهای منفی سیاسی به همراه خواهد داشت. ضریب جینی^۱ چین در سال ۲۰۱۰ برابر با ۴۲/۰۶ بوده است که به نسبت بالا است. این رقم تا سال ۲۰۱۴ به ۳۷ رسیده است که نشانه بهبود وضعیت چین در این زمینه می‌باشد، اما با کشورهای با توسعه بسیار بالا دارای فاصله ۱۲ واحدی است. برای جبران این مساله، البته دولت تلاش کرده است تا نرخ تورم را پایین آورد تا از فشار بر مناطق کم‌تر توسعه یافته بکاهد، اما این امر نمی‌تواند در بلند مدت شکاف اجتماعی حاصله را جبران نماید، بدون آنکه در ضریب جینی تغییر زیادی به وجود آید.

شکاف اجتماعی دیگر به ویژه در مقایسه میان مناطق روستایی و شهری، شکل‌گیری طبقه متوسط شهری است که در کنار مهاجرت روزافزون روستاییان به شهرها که در شهرها نیز به دلیل کارگر ساده بودن، حاشیه‌نشین می‌شوند وضعیت را ناعادلانه‌تر نشان می‌دهد و آنها در یک انقلاب بزرگ می‌توانند به عنوان ناراضیان به سرعت به آن دامن زنند. «در چین همه روزه، ده‌ها هزار نفر، در حال حرکت از روستاها به شهرها، از مزارع به کارخانجات و از غرب به شرق هستند. این جابجایی‌ها تنها بعد جغرافیایی ندارد، بلکه آنان خانواده، طبقه اجتماعی و تاریخ خود را نیز پشت سر می‌گذارند. تلاش حکومت چین برای همگامی با این خیزش اجتماعی نمی‌تواند تعجب برانگیز باشد» (Pei, 2006: 93). به عنوان نمونه در شهر چونگ کینگ^۲ همه ساله سیصد هزار نفر بر جمعیت افزوده می‌شود و چونگ کینگ تنها نمونه‌ای از بیست شهری است که شتابانترین رشد را در سطح جهان دارند و همه در چین هستند» (Liu, Ansfield, Hewitt 2007:10).

چالش بزرگ برای دولت چین آن است که اکنون در برخورد با طبقه متوسط شهری، با مطالبات گسترده‌ای مواجه می‌شود که علاوه بر نیازهای اقتصادی احتیاج به فضای

1- GINI Index or GINI Coefficient

2 - Chongqing

بازسیاسی دارند که بتوانند در آن آزادانه فکر کنند، سخن بگویند و فعالیت مدنی داشته باشند. گسترش طبقه متوسط نیز پیامد اصلاحات و توسعه اقتصادی است. چرا که «پیش از اصلاحات همه باید برای دولت کار می‌کردند، اما حال هر کس آزاد است برای خود کار و تولید و تجارت کند.» (فرزین‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۵) شمار طبقه نوظهور متوسط چین، یعنی آنها که درآمد سالانه ۳۰۰۰۰ دلاری دارند، بالاتر از یکصد میلیون نفر است و آهنگ رشد این رقم حدود ۲۰ درصد در سال است.

مشکلات ناشی از وجود یک طبقه متوسط گسترده، در یک رشته از تنش‌هایی که پکن باید با آنها مقابله کند منعکس می‌شود: بین رشد تولید ناخالص داخلی بالا و پیشرفت اجتماعی، بین تکنولوژی پیشرفته و فرصت‌های شغلی فزاینده، بین کنترل پیشرفت در مناطق ساحلی و تسریع آن در داخل، بین تقویت شهرسازی و ارتقاء وضعیت اراضی کشاورزی، بین کاهش خلأ میان غنی و فقیر و حفظ کارایی و انرژی اقتصادی، بین جذب سرمایه خارجی بیشتر و افزایش رقابت سرمایه‌گذاری‌های بومی، بین تشدید اصلاحات و حفظ ثبات اقتصادی، بین افتتاح بازارهای داخلی و تحکیم استقلال، و بین ترویج رقابت بازارمدار و رسیدگی به مردم محروم» (Bijian, 2005: 67). باوجود مشکلات ناشی از شکل‌گیری طبقه متوسط جدید رهبران چین نیز به دنبال برنامه‌ریزی دقیقی هستند تا مشروعیت نظام سیاسی حفظ شود بنابراین راهبرد توسعه بنابر ملاحظاتی چون بالابردن استاندارد زندگی جمعیت کثیر کشور، تعدیل نارضایتی اجتماعی از نابرابری در عرصه‌های مختلف و حفظ مشروعیت رژیم پس از رنگ باختن ایدئولوژی کمونیستی به‌عنوان یک اصل سازمان دهنده قابل قبول در پیش گرفته شده است.» (Yongjin, 2009: 56). این استراتژی اتخاذ شده از جانب حزب کمونیست نشانگر این مسأله است که آنها وجود بحران در آینده را درک کرده‌اند و به دنبال از بین بردن آن هستند، اما هنوز مشخص نیست، بدون توسعه سیاسی و ایجاد ظرفیت‌های دموکراتیک، همچون انتخابات شفاف، نهادهای مدنی مستقل و مطبوعات آزاد، آن هم با گسترش تحصیلات دانشگاهی در این کشور، این امر چگونه ممکن خواهد شد.

۳-۴. چالش‌های حقوق بشر در چین: نقض گسترده حقوق بشر

بخشی از چالش‌های حقوق بشری در چین، به‌جز وجود یک حکومت متمرکز، نبود آزادی‌های مدنی، سرکوب سیاسی که مهم‌ترین نمودهای آن سرکوب قیام تیان‌آن‌من، کشتار ایغورها و دستگیری مخالفان است، ناشی از شکل اقتصادی آن نیز می‌باشد که کارگران را به استثمار کشیده است. چرا که «اقتصاد چین با وجود اصلاحات هنوز هم با مداخلات گسترده دولت مشخص می‌شود. با این تفاوت که، برخلاف دیگر کشورهای منطقه، یک حزب اقتدارگرا با تمرکز چشمگیر، انحصار قدرت سیاسی را در دست دارد. در عین حال، کنترل دولت در اقتصاد چین به حدی است که جفری هندرسن آن را «اقتصاد استالینیستی بازارگرا» می‌خواند. در چین، مداخله و کنترل دولت بر بخش خصوصی بسیار گسترده است. به گفته گانگو پاتیه، بخش خصوصی به واقع زاییده بروکراسی دولتی است». (سیف، ۱۳۸۹، ۲۷۷-۲۷۸)

درک نقض حقوق بشر در این نظام اقتصادی و سیاسی، محتاج چند نمونه است، «کارخانه‌هایی که در چین برای والدمارت اسباب بازی تولید می‌کنند متهم شده‌اند که همه مقررات کاری را زیر پا می‌گذارند و کمپانی هم بر خلاف تعهدات خویش این خلافکاری‌ها را نادیده می‌گیرند. متوسط دستمزد کارگران ساعتی ۱۶٫۵ سنت است، در حالی که طبق قانون حداقل مزد نباید از ۳۱ سنت کمتر باشد. کارگران هفته‌ای هفت روز کار می‌کنند، در حالی که حد قانونی ۵ روز کار در هفته است. اتفاق افتاده است که در کارخانه‌هایی که برای وال مارت تولید می‌کنند، کارگران را مجبور کرده‌اند که در هر شیفت ۲۰٫۵ ساعت نیز کار بکنند. در کارخانه هی‌ئی‌الکترونیک، به‌طور مرتب دستمزد کارگران با تاخیر به آنان پرداخت می‌شود، وقتی در ژانویه ۲۰۰۴ کارگران اعتراض کرده و خواستار پرداخت به موقع دستمزدشان شدند، مدیریت کارخانه ۵۰ کارگر را اخراج کرده و با یک ماه تاخیر مزد بقیه را پرداخت کرد. کارگران حق استعفا از کار در کارخانه را ندارند و اگر بخواهند این کار را بکنند، باید برای یک غیبت داوطلبانه و خودکار تقاضا بدهند که به این معناست که برای یک ماه و نیم آخر اشتغال خود مزدی دریافت نخواهند کرد. در این

کارخانه هیچگونه قرارداد قانونی وجود ندارد و فاقد هر گونه بیمه بهداشتی و اجتماعی است. کارگران باید در جایی که کارخانه تعیین می کند زندگی کنند و هر بیست کارگر در یک اتاق می خوابند. تشکیل اتحادیه کارگری به طور جدی غیرقانونی است. اگرچه نرخ رشد اقتصادی چین بسیار چشمگیر است ولی از بررسی آمار ارائه شده در زمینه حقوق کارگران و وضعیت وخیم آنان نباید غفلت کرد» (سیف، ۱۳۸۹، ۲۹۴-۲۹۶ و ۳۰۴). این مساله به ویژه در زمانی که یک جنبش سراسری آغاز شود، موجب توسعه بحران سیاسی خواهد شد، چرا که کارگرانی استثمار شده با خشم فروخورده به جمع دانشجویان فعال در زمینه حقوق بشر، شهرنشینان طبقه متوسط خواستار مشارکت سیاسی، قومیت‌های خودمختاری‌خواه و اقلیت‌هایی چون زنان و دگرجنس‌گراهای خواستار رهایی از سرکوب، خواهند پیوست، آنها پیاده نظام شورش خواهند بود.

۴-۴. چالش‌های جهانی شدن ارتباطات و افزایش دسترسی به اطلاعات در چین

در سال‌های اخیر رهبران جدید چین، با انتقاد ملایم از وقایع میدان تیان‌آن‌من نمایشی صوری را از حرکت به سوی توسعه سیاسی را فراهم آورده اند. آنها با ارائه استراتژی توسعه برای همه انسانها چنین ژستی را گرفته‌اند اما مساله اصلی نگرانی از توقف روند رو به جلوی رشد اقتصادی و تأثیر ابزارهای قدرتمند عصر دیجیتال مثل ماهواره‌ها، اینترنت و... است که رهبران چینی را به شروع چنین نمایشی مجبور کرده است. آنها دریافته‌اند که گسترش آزاد اطلاعات بر پایه شبکه متعامل اینترنت می‌تواند بر ساختار سیاسی، مشروعیت سیاسی و خواست مشارکت سیاسی تأثیرگذار باشد. چرا که «روابط درون شبکه به ویژگی‌هایی همچون همبستگی، وفاداری، دوجانبگی و اعتماد میان افراد را به همراه دارد. افزون بر این، شبکه‌های مجازی به طور بالقوه شبکه‌های اجتماعی واقعی را تقویت و توسعه می‌بخشد. برعکس، احتمال زیادی نیز وجود دارد که کسانی که در فضای واقعی اجتماعی روابط شبکه‌ای مستحکم دارند در فضای سبیرنتیک نیز شبکه‌های مجازی قدرتمندی تشکیل دهند و این امر می‌تواند

در ایجاد یک حوزه عمومی دمکراتیک نقش مرکزی و محوری داشته باشد» (Avis, 2002: 5) مساله‌ای که رهبران چین خطر آن را می‌دانند.

از این رو «با وجود جریان فزاینده اطلاعات از ماهواره‌ها و اینترنت، حزب کمونیست بیشتر رسانه‌ها را قرص و محکم در چنگ دارد و در نابود کردن سازمان‌ها، حتی سازمان‌هایی چون جنبش معنویت فالون‌کنگ که جنبشی بر پایه اینترنت بوده است، اما بالقوه می‌تواند با حکومت سرشاخ شوند، درنگ نمی‌کند.» (هنرنمایی چین، ۲۰۰۲: ۷۰) رهبران چین بسیاری از آزادی‌هایی که یک جامعه پیشرفته به آن احتیاج دارد را حتی در زمینه دنیای مجازی محدود کرده‌اند. پکن برای نظارت بر اینترنت نظام پیچیده‌ای ایجاد کرده که به نحو شگفت‌انگیزی اثربخش بوده است (زکریا، ۱۳۹۳: ۱۰۴) به طوری که مانع از شکل‌گیری یک جامعه مدنی پویا و فعال شده است.

در کل، به سادگی می‌توان دریافت که «مسیر توسعه در چین، به شکل‌گیری انواع پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی منجر شده که از جمله آنها، چالش‌های مستقیم رهبری نخبگان حزب کمونیست و شرایط تهدید کننده زندگی برای افرادی است که رو به سوی پیشرفت دارند. اکنون نه تنها می‌توان خطرات چالش آفرین مسیر توسعه در چین را مشاهده کرد، بلکه همچنین می‌توان خطراتی اقتصادی و سیاسی را در این کشور مشاهده کرد که ناشی از حکومت تک حزبی کمونیستی است.» (Gorrie, 2013: 23)

بر اساس نظرات اقتصاد سیاسی، یکی از این چالش‌ها در شرایط بسته بودن فضای سیاسی، عبور درآمد سرانه از مرز ده هزار دلار در فرآیند توسعه سیاسی است که به آن آستانه انقلابی گفته می‌شود. چنانچه میانگین رشد درآمد سرانه این کشور از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۴ محاسبه شود، این میانگین رشد برابر با ۱/۱۷ خواهد بود. چنانکه این میانگین رشد را برای پیش‌بینی تا سال ۲۰۲۶ به صورتی محافظه‌کارانه برابر با ۱۰ درصد در نظر گرفته شود.

بر اساس برآوردها چین در سال ۲۰۱۸ به آستانه درآمد سرانه ۱۰۰۰۰ دلار می‌رسد، البته این درآمد تنها یکی از پیامدهای خیزش طبقه متوسط برای مشارکت سیاسی است، اما مهم‌ترین پایه آن. بنابراین، اگر در چنین شرایطی حزب کمونیست چین «از روش‌های اصلاح‌طلبانه واقعی بهره نبرد که می‌تواند آزادی بیان و نهادهای جامعه مدنی را گسترش دهد و از آنها برای نهادینه کردن پاسخگویی سیاسی استفاده نکند و اقدامی در جهت جدایی حزب کمونیست از دولت نکند و یا شرایطی به وجود نیاورد که در این حزب و خارج از آن ایجاد رقابت شود، دیر یا زود، دچار معضلات سیاسی عمیقی خواهد شد. چرا که به طور فزاینده‌ای گسترش تحصیلات، منجر به خواست مشارکت در جامعه شده و اگر حزب کمونیست دست به اصلاحات نزند، ناامیدی و ناآرامی حاصله منجر به آن می‌شود که به طور فزاینده‌ای مشروعیت آن به چالش کشیده شده و آنگاه این حزب، در برابر برخی از بحران‌های اقتصادی و سیاسی جدید، به طور ناگهانی و کامل در معرض خطر سقوط از قدرت، قرار خواهد گرفت، البته چنین تغییرات سیاسی ناگهانی و متشنجی می‌تواند برای چین و جهان خطرناک باشد. اما در عین حال، اگر حزب کمونیست چین در مسیر اصلاحات سیاسی جدی که قدرت خویش را محدود می‌کند، حرکت نماید، قدرت نهادهای مستقل و جامعه مدنی در این کشور افزایش خواهد یافت و دیر یا زود، با سرنوشت رژیم‌های اقتدارگرای دیگر که چنین راهی را به سوی آزادی رفته‌اند روبه‌رو خواهد شد، چرا که به تدریج رقابت انتخاباتی در سطوح بالاتر و مهم‌تر، به افزایش قدرت سیاسی همه جانبه آن خواهد انجامید» (Changjaing, 2014: 99-100).

نتیجه‌گیری

فرضیه مقاله آن بود که «با توجه به شتاب توسعه اقتصادی چین که طبقه متوسط را گسترش می‌دهد و بی‌توجهی به توسعه سیاسی در آن کشور که خواست مشارکت سیاسی طبقه متوسط را سرکوب می‌کند، پیامد توسعه نامتوازن چین می‌تواند با باز

شدن شکاف‌های مختلف قومی، فرهنگی، سنتی، اجتماعی، مذهبی و... به بحران بی‌ثباتی سیاسی و در نهایت انقلاب ختم شود.» در کل با استفاده از آمارها، می‌توان به این نتیجه رسید که چین یک روند توسعه اقتصادی را در عین توسعه‌نیافتگی سیاسی برای چهار دهه طی کرده است؛ روندی که به نظر می‌رسد همچنان در حال تداوم است. با این حال، جابه‌جایی نخبگان در حزب کمونیست این کشور افزایش داشته است، اما چشم‌اندازی از کناره‌گیری این حزب از قدرت در حال حاضر وجود ندارد و هرچه هست، درباره افزایش تغییرات رقابت‌آمیز درون همین حزب واحد است. این تغییرات، البته چین را از کشورهای مشابه تک‌حزبی جدا می‌کند که در آن‌ها کناره‌گیری یک رهبر فقط با مرگ او امکان‌پذیر است. پس جابه‌جایی رهبران چین در حزب کمونیست، کمینه می‌تواند نقطه‌امیدی در آینده باشد. اما طبق نظرات خود مارکس، سیاست روبنایی از اقتصاد است و این تغییرات اقتصادی و مالکیت ابزار تولید است که تعیین‌کننده ساخت سیاسی و... جامعه است. هر چند نخواهیم نگاه ارتدوکسی مارکس را به اقتصاد بپذیریم، کمینه می‌توان به اقتصاد سیاسی رجوع کرد. بر این اساس، در هر جامعه‌ای که در حال توسعه اقتصادی باشد و این توسعه، به‌ویژه بر پایه سرمایه‌داری صورت گیرد، امری که در چین در حال وقوع است، طبقه سرمایه‌دار و از آن مهم‌تر متوسط (اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و...) گسترش خواهد یافت که خواست اصلی آن‌ها مشارکت در قدرت سیاسی است. حال اگر چنین جامعه‌ای دچار شکاف‌های اجتماعی نظیر توسعه‌نیافتگی شهر در برابر توسعه نیافتگی روستا، چالش‌های قومیتی مثل سرکوب ایغورها، تبتی‌ها و...، سرانه بهداشت پایین و شکاف‌های جنسیتی، چالش‌های اقتصادی مثل نابرابری در تقسیم درآمد و بهره‌کشی از کارگران، چالش‌های سیاسی همچون سرکوب سیاسی، به‌ویژه در مورد ملی‌گرایان چینی که می‌توانند فرهنگ سیاسی مقاومت را سامان دهند و وضعیت وخیم حقوق بشر، چالش جهانی شدن مثل افزایش آگاهی‌ها، چالش‌های جهانی یعنی رقابت در خارج مثل رقیب شمرده شدن توسط آمریکا (که البته چین در عرصه نظامی از آن پرهیز دارد اما در عرصه اقتصادی در پی آن است) و... باشد، متسعد آن خواهد بود

که تحولاتی عظیم در آن رخ دهد؛ تحولاتی که می‌تواند از شورش تا انقلاب را در بر گیرد. اما باز بر پایه اقتصاد سیاسی و نظریات انقلاب، رسیدن به آستانه انقلابی محتاج رسیدن درآمد سرانه به حدی مشخص است، کارشناسان بر اساس محاسبات، این مقدار را برابر ده هزار دلار می‌دانند که چین با سرعت در حال نزدیک شدن به آن است و در سال ۲۰۱۸ از آن حد خواهد گذشت. در کنار این افزایش درآمد در اثر توسعه اقتصادی، به شرط آن‌که به ناگهان در روند توسعه اقتصادی خللی به وجود آید که آن را دچار چالش نماید و منجر به ایجاد فقر نسبی (منحني جی) شود، توسعه یافتگی اقتصادی و توسعه نیافتگی سیاسی به وقوع شورش گسترده در چین منتج خواهد شد و در آن زمان اگر دولت حزب کمونیست چین خواست مقاومت را به دلیل فرسودگی از دست دهد، یک انقلاب اجتماعی بزرگ در راه خواهد بود که نه تنها توسعه اقتصادی چین را، تا حدود توقف کاهش خواهد داد، که با توجه به پیوستگی اقتصادی جهان، منجر به ایجاد بحرانی جهانی خواهد شد. در برابر راه روشنی قرار دارد و آن دست‌کشیدن رهبران چینی از انحصار و تمرکز قدرت است، امری که توسعه نامتوازن را از میان خواهد برد، البته توسعه سیاسی باید روندی آرام و تدریجی را طی کند، امری که رهبران حزب کمونیست آن را تا سال ۲۰۵۰ قابل دسترس نمی‌دانند، البته اگر تا آن زمان هنوز بر سر کار باشند.

یادداشت

این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «پیامدهای بحرانی توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی جمهوری خلق چین: تجربه‌ای کاربردی برای توسعه در جمهوری اسلامی ایران» است که با حمایت مالی معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج انجام یافته است و به این وسیله از این معاونت محترم سپاسگذاری می‌گردد.

منابع

الف - فارسی

بادیا لووراس، نوریا ۱۳۸۵، *وضعیت جهان سوم در آستانه عصری نو*، ترجمه سیروس سهامی و دیگران، تهران، انتشارات چاپخش.

بخشایشی اردستانی، احمد ۱۳۷۹ *درآمدی بر نظام‌های سیاسی مقایسه‌ای*، تهران، انتشارات آوای

نور.

بشپریه، حسین ۱۳۷۸، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران: گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، موسسه نشر علوم نوین.

حسین‌خانی، الهام ۱۳۸۹، «مدیریت جهانی شدن: مطالعه موردی چین بین سال‌های ۲۰۰۸-۱۹۷۰»، *پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل*، کرج، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.

دوورژه، موریس ۱۳۷۶، *جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، دانشگاه تهران. دهشیار، حسین ۱۳۸۶، «چارچوب‌های نظری واکنش آمریکا به صعود چین»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، سال نهم، شماره ۱ (۲۷)، زمستان، صص ۵۵-۳۷.

ذوالفقاری، وحید ۱۳۹۴، «امنیت، توسعه و انتخاب استراتژیک: تلاش چین برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال هفتم، شماره دوم، تابستان، صص ۱۸۹-۱۶۳.

رستمی، محمدرضا و جواد زراعت‌پیما ۱۳۹۰، «جهت‌گیری توسعه چین و پیامدهای سیاسی آن»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، شماره هشتم، پاییز، صص ۱۷۳-۱۴۹. رزاقی، ابراهیم ۱۳۸۱، *اقتصاد سیاسی توسعه*، تهران، نشر نگاه.

زکریا، فرید ۱۳۹۳، *جهان پسا-آمریکایی*، ترجمه احمد عزیزی، تهران، هرمس، چاپ دوم.

ساعی، احمد ۱۳۹۲، *توسعه در مکاتب متعارض*، تهران، قومس، چاپ ششم. سلطانی، علیرضا و حسن سلیمانی ۱۳۹۳، «جایگاه نظام رهبری چین در تداوم فرایند توسعه اقتصادی در عرصه داخلی و بین‌المللی از سال ۱۹۷۹ تاکنون»، *پژوهشنامه روابط بین‌الملل*، دوره هفتم، شماره ۲۵، بهار، صص ۷۷-۴۳.

سیف، احمد ۱۳۸۹، *اقتصاد سیاسی جهانی کردن*، تهران، آگه.

شیرزادی، رضا ۱۳۸۵، «تجربه توسعه در چین: گذار نظام اقتصاد دولتی به نظام اقتصادی مبتنی بر بازار»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، سال سوم، شماره چهارم، زمستان، صص ۷۵-۵۷.

شیرزادی، رضا ۱۳۹۱، *نوسازی، توسعه، جهانی شدن: مفاهیم، مکاتب و نظریه‌ها*، تهران، آگه. ضیغمی، محمدعلی ۱۳۸۷، *راهنمای تجارت با کشور چین*، تهران، شرکت چاپ و نشر بازرگانی.

عالم، عبدالرحمن ۱۳۹۲، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نشر نی، چاپ بیست و پنجم.
 عسگری، محمود ۱۳۸۶، «رویکردهای استراتژیک چین»، *اطلاعات راهبردی*، شماره ۴۷،
 فروردین، صص ۱۲-۵.

فرزین‌نیا، زیبا ۱۳۸۸، *مثلث آسیایی چین، هند و پاکستان*، تهران، مرکز چاپ و انتشارات
 وزارت امور خارجه.

کیلی، ری و فیل مافیلت ۱۳۹۱، *جهانی شدن و جهان سوم*، ترجمه حسن نورایی و بیدخت
 محمدعلی شیخ‌علیان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه،
 چاپ چهارم.

گوستا، ولفگانگ و زاکس استوا ۱۳۷۷، *توسعه: نگاهی نوبه مفاهیم توسعه*، ترجمه فریده فرهی
 و وحید بزرگی، تهران، نشر مرکز.

ب-انگلیسی

- Bijian, Zheng 2005, "China's Peaceful Rise and New Role of Asia", *China Forum*, Volume 29, Issue 1, 131-144.
- Changjaing, Wang 2014, "Transition from A Revolutionary to Governing Party", in: Kenneth Lieberthal, Chenvg Li and Yu Kepieng, *China's Political Development; Chinese and American Perspectives*, Washington D.C., Brooking Institution Press.
- Coleman, James 1983, *The Development Syndrome*, New York, Hang.
- Deng, Yong 2009, "The New Hard Realities: Soft Power and China in Transition" in: Li Mingjiang, *Soft Power: China's Emerging Strategy in International Politics*, New York: Lexington Books.
- Gorrie, James R. 2013, *The China Crisis; How China's Economic Collapse Will Lead To A Global Depression*, New Jersey, John Wiley and Sons, Inc. Hoboken.
- Hunt, Michael 1994, "Chinese National Identity and The Strong state: The Late Qing Republican Crisis", in *chin's Quest for National Identity*, eds., Lowell Dittmer and Samuel S. Kim, Ithaca, New York: Cornell university press.
- Kahn, Joseph 2005, "Beijing Finds Anti – Japan Propaganda a two-Edged Sword" , *New York Times*.
- Korton, David 1999, *The Post Corporate World life After Capitalism Sunfrancisc*, Berreti, Koehler Publisher.

- Laxman, Komar Behra 2007, "Chain's Defense With Paper: Can India Draw Some Lessons?", *IDSA Strategic Comments*, 3 83-101.
- Liu, Melinda, Jonathan Ansfield and Duncan Hewitt, 2007, "Beijing Reborn", *Newsweek International*, 8/13, P.10.
- Pei, Minxin 2006, *China's Trapped Transition: The Limits of Developmental Autocracy*, Cambridge and Harvard, Harvard University Press.
- World Bank* 2016, 10 Mach, at: <http://www.google.com/publicdata>
- Yongjin, Zhang 2009, "The Discourse of China's Soft Power and Discontents", in: *Soft Power, Chin's Emerging Strategy International Politics*, New York, Lexington Books.
- Zhao, Suisheng 2005, "China's Pragmatic Nationalism: Is It Manageable?", *Washington Quarterly*, 29 1: 131-144.
- Avis, Andrew 2002, "Public Spaces on The Information High Way: The Ride of Community Networks", *The University of Calgary*, at: <http://www.ucalgary.ca>.